



اسلوب قسمت، تبیین کاربرد آن در صرف و نحو عربی

دکتر ابراهیم دیباجی ■

دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران □ □

چکیده

اسلوب قسمت، یکی از بهترین و روشنفکرانه‌ترین اسلوبها در اثبات، تبیین، تجزیه و تحلیل اشیاست.

این اسلوب نه تنها در علوم ریاضی بلکه در همه امور عالم و جمیع علوم و فنون جریان دارد. دستور زبان عربی (صرف و نحو) که از نظم منطقی بالایی برخوردار بوده، در اثبات، تبیین، تجزیه و تحلیل مسائل دستوری از این اسلوب بهره فراوان یافته است.

گزارشی که پیش روست، چگونگی جریان این اسلوب را در صرف و نحو عربی نشان می‌دهد.

مقدمه

اسلوب قسمت تبیین کاربرد آن در صرف و نحو عربی با پدیدار شدن منطق روش، خدمتی بس بزرگ به جهان دانش راه یافت و در این راستا روشن شد که هر علمی و فنی در اثبات و تبیین و تجزیه و تحلیل مسائل خود از اسلوب یا اسلوبهایی بهره‌مند است. روشها و اسلوبهای علوم و فنون و راه بهره‌بری از آنها روشن گردید و دانسته شد که بسیاری از نارساییها و دشواریهای مسائل علمی از کاربرد اسلوبی پدید آمده که متناسب با آن علم نبوده و از این رو نسبت به نظم منطقی موضوع مورد بحث، نابسامانی ایجاد شده است.

بررسی اسلوبها و روشها و امور مربوط به آنها دانشی گسترده است و پیرامون آن سخنها گفته و نوشته شده و در آن کتابهای بسیاری ساخته‌اند.

گزارشی که بدان می‌نگرید، سخنی کوتاه در مورد کاربرد اسلوبی است بسیار مهم و گسترده به نام

«اسلوب قسمت» که جمیع علوم و فنون از آن بهره یافته است. نویسنده بر آن است که چگونگی کاربرد این اسلوب را در صرف و نحو عربی نشان دهد. بدیهی است قضاوت در مورد صحت کاربرد این اسلوب در علوم دستوری بر دوش پژوهنده است و این گزارش از چینی قضاوتی بی بهره و نصیب است.

بدان - اَیْدِکَ اللّٰهَ تَعَالٰی - فِی الدَّارِیْنِ - کِه

کلمات لغت عرب بر سه گونه است: اسم، فعل، و حرف.

اسم چون: رَجُلٌ و عِلْمٌ و فعل چون: ضَرَبَ و دَحْرَجَ و حرف چون: مِنْ و اِلٰی (آغاز کتاب صرف میر: شریف گرگانی، متوفی ۸۱۶ هجری).

آدمیان در روزهای نخستین زندگی «بخش کردن» چیزها را در یافته بودند، پس از گذشت زمانی بس دراز، بر آن شدند که بر سر غذای به دست آمده از درگیری و کشتار دست بردارند و آن را در میان خود قسمت کنند، هر چه حواس ظاهری آنان رشد بیشتری یافته است، قدرت تمیز و تشخیص آنان فزونی گرفته و زمینه تقسیم اشیای محسوس بیشتر فراهم شده است: مشاهده آرامش و سکون برخی از چیزها، و جنبش و حرکت پارای دیگر موجب شد که موجودات محسوس به دو دسته ساکن و متحرک تقسیم شود و به تدریج بخش کردن «کاربرد بیشتری پیدا کند، و پی در پی به کار آید، و جای خود را در زندگی آنان باز نماید، این اسلوب هر چه پویاتر گردید، بر ارج و منزلت آن افزوده شد تا به دوران فرهنگ و تمدن رسید و به علوم و فنون راه یافت و یکی از شاخه‌های «چهار عمل اصلی» علم حساب به شمار آمد، و در موقعیتی قرار گرفت که با حیات آدمی ملازم شد، و نیاز بآن به بداهت پیوست، هم اکنون سرتاسر زندگی فردی، اجتماعی، علمی و عادی آدمیان لبریز از جریان این اسلوب است.

شاید گمان برده شود که اسلوب «قسمت» راه نوینی است که اندیشمندان معاصر سرزمینهای پرزرق و برق آن را برای تبیین مسائل علمی ابداع کرده‌اند، ولیکن چنین نیست، بلکه همان گونه که یاد شد، این اسلوب در روزهای نخستین حیات آدمی پدید آمده، و پس از سفری دور و دراز به علوم و فنون راه یافته، دانشمندان از آن بهره‌ها گرفته‌اند، آثار بجا مانده از اهل معرفت گواه صادقی است بر تحول تاریخی این اسلوب، و فراوانی نمونه‌های کاربردی آن در نگارشهای نخستین یونانی و اسلامی، دلیل بر استواری و متانت در بهره‌دهی، و اهمیت آن در اثبات و تبیین مسائل علمی است.

توجه و دقت به سبکهای گوناگونی که در نگارشهای علوم و معارف اسلامی به کار برده شده، میزان معرفت دانشمندان اسلامی را به این اسلوب روشن می‌سازد، و تحوّل تدریجی و کیفیت کاربردی آن را نشان می‌دهد، و جریان آن را در تبیین بسیاری از مسائل علمی مسلم می‌دارد:

نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۱۲ هجری) در منطق «تجرید الاعتقاد» و علامه حلی (حسن بن یوسف، متوفی ۷۲۷ هجری) در شرح آن موسوم به «الجواهر النضید» به صراحت از این اسلوب یاد کرده‌اند: قال الطوسی: ... و ینتفع فی ذلک بتحلیل الشیء الی ذاتیاتہ... و بقسمته الی جزئیاتہ و اجزائه حتی یعرف ما من شأنه أن یلحقه... «منطق التجرید ضمن الجواهر البضید، صص ۱۹۱ - ۱۸۹)، سخن طوسی در این



است که تعریف و حد چیزی از طریق برهان به دست نیاید، بلکه اکتساب حد را راههایی است، و از آن جمله اسلوب «قسمت» است. علامه حلی در شرح عبارت طوسی چنین آورده است:

«... الثاني القسمة، و هي ضربان: قسمة الكل إلى أجزائه، و قسمة الكلّي إلى جزئياته ...» (الجواهر انضيد، صص ۱۹۱ - ۱۸۹)، این اسلوب با استواری تمام در بسیاری از آثار علمی پیش از نصیرالدین طوسی آمده است، بنگرید به: بهمنیار، التحصیل، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، ص ۲۲۲ - الساوی، عمر بن سهلان، البصائر النصیریة، ص ۱۷۰.

استشهاد به سخنان طوسی و حلی و دیگر دانشمندان اسلامی، موضوع مورد بحث را مستند می‌سازد، گرچه بداهت آن ما را از استشهاد و دیگر مؤیدات بی‌نیاز می‌کند. این اسلوب، تعریف، مصطلحات، اصول و شروطی محدود دارد که شایسته توجه است:

۱- تعریف:

هرگاه اجزا یا جزئیات چیزی را جدا کنیم، آن را قسمت کرده‌ایم، پس بخش کردن امری یا چیزی به اجزا یا جزئیات متباین، و پراکنده نمودن آن را «قسمت» گویند.

۲- مَقْسِم، قَسِم، قَسِيم؛

چیزی که مورد قسمت قرار گرفته، «مَقْسِم» (محل قسمت)، و اجزا یا جزئیات را نسبت بآن چیز «قَسِم»، و هر قسمی را نسبت به قسمی دیگر «قَسِيم» (هم بخش - هم قسم) نامیده‌اند؛ از باب مثال در تقسیم «کلمه» به اسم و فعل و حرف «کلمه» مَقْسِم است، و هر یک از اسم و فعل و حرف قسمی از آن، و «اسم» قَسِيم فعل و حرف، و به همین ترتیب «فعل» قَسِيم اسم و حرف، و «حرف» قَسِيم اسم و فعل خواهد بود.

۳- مَبَايِنَت اقسام:

پس از انجام عمل «قسمت»، نسبت اجزا یا جزئیات به دست آمده، با یکدیگر همواره مَبَايِنَت است، و بدین ترتیب «قَسِيم» چیزی را نمی‌توان «قَسِم» آن قرار داد: «و لا يجوز أن تجعل قَسِيم الشيء قَسِمًا منه»، پس نمی‌توان «فعل» را به ماضی، مضارع، امر، و کلمات شبیه به فعل قسمت کرد، چه آنکه «کلمات شبیه به فعل» در زمره اسما قرار دارد، و در این حالت، اسم که قَسِيم فعل است، قسمی از آن شده، و این روا نباشد، زیرا که نسبت میان اقسام و مقسم عموم و خصوص مطلق است، چنان که بیاید، و در این هنگام صدق تحقق دارد، از دیگر سو اسم قَسِيم فعل است، و میان دو قَسِيم نسبت مَبَايِنَت است، پس هم صدق پدیده آمده (به اعتبار عموم مطلق)، و هم عدم صدق (به اعتبار مَبَايِنَت) و در این صورت قسمت یاد شده به اجتماع دو نقیض انجامیده است، و آن روا نباشد.

۴- نسبت اقسام به مقسیم:

نسبت میان اقسام و مقسم عموم و خصوص مطلق است: چه آنکه هر اسمی - مثلاً - کلمه است، ولی هر کلمه‌ای اسم نیست، و بدین ترتیب قسم چیزی را نتوان قسیم آن قرار داد: «و لا يجوز أن تجعل قسّم الشيء قسّیماً له»، پس نتوان گفت که: لفظ صوتی است که به کلمه و اسم و مهمل قسمت پذیر است، زیرا که در این صورت اسم قسیم کلمه قرار گرفته در حالی که قسمی از کلمه است نه قسیم آن، و این قسمت نیز به اجتماع دو نقیض منتهی شده، چه آنکه نسبت میان کلمه و اسم عموم مطلق است، و صدق تحقق دارد، و در تقسیم مذکور اسم و کلمه قسیم یکدیگر شده است، و نسبت میان اقسام تباین است، و صدقی در کار نیست، پس در تقسیم یاد شده صدق و عدم صدق اجتماع کرده است، و آن روا نباشد.

۵- وحدت جهت قسمت و جامعیت مقسم:

در هر قسمی وحدت جهت و جامعیت مقسم شرطی اساسی است، و در قسمت کردن هر چیزی باید وحدت جهت لحاظ شود، و بدین ترتیب یک چیز را می‌توان به اعتبار جهات مختلف قسمت کرد و در هر یک از تقسیمها، مقسم به لحاظ جهتی خاص پذیرای اقسامی شده است، چنان که لفظ گاهی به: مختص و غیر مختص، و باری دیگر به: مترادف و متباین، و سدیگر به: مفرد و مرکب تقسیم شده است؛ با توجه به سه تقسیم یاد شده در لفظ، معلوم می‌دارد که جهت قسمت در اول: وحدت و تعدد معنی است، و در دوم: مقایسه الفاظ با یکدیگر به اعتبار نسبت معانی، و در سوم: به اعتبار کیفیت دلالت جزء لفظ بر جزء معنی است.

۶- دخول اقسام در مقسم:

دخول اقسام در مقسم بدیهی است، و نفس قسمت برهان اثبات آن است.

۷- تساوی مجموع اقسام با مقسم:

در هر قسمتی مجموع اقسام مساوی با مقسم است، و از اینجا است که تقسیم کامل و تمام، همواره «جامع و مانع» است؛ جمیع اقسام را جامع است، و مانع دخول غیر در اقسام است.

۸- صحت کاربرد اسلوب قسمت:

کاربرد اسلوب «قسمت» همواره مقرون به صحت نیست، چه آنکه اگر وحدت جهت قسمت و دیگر شروط آن رعایت نشود، اسلوب قسمت از راه خود منحرف شود و تباهیهای پدید آید، مثلاً اگر اسم منصوب را به: مفعول، و حال، و تمیز، و ظرف قسمت کنیم، تقسیمی باطل صورت گرفته، چه ظرف قسیم مفعول نیست بلکه قسمی از مفعول است، و بطلان این تقسیم به اعتبار این است که قسم شیء را قسیم آن قرار دادیم که عدم جواز آن را روشن ساختیم.



۹- انواع قسمت:

همان گونه که از تعریف قسمت مستفاد است، این اسلوب را در دو نوع اساسی ترسیم کرده‌اند یکی قسمت کلّ به اجزایش که «قسمت طبیعی» نیز نامیده شده، و دو دیگر تقسیم کلّی به جزئیاتش که به «قسمت منطقی» شهرت دارد:

- ۱- در قسمت کلّ به جزئیاتش، وجهه قسمت مختلف است، چه آنکه این نوع از قسمت گاهی بر حسب تحلیل طبیعی انجام می‌گیرد، مانند تقسیم آب به دو جزء اکسیژن و هیدروژن. و گاهی بر حسب تحلیل خارجی، مانند تقسیم آدمی به سر و گردن و دست و پا و غیره، و در مواردی بر حسب تحلیل اصول فنی و علمی، مانند تقسیم ترکیب اضافی به مضاف و مضاف‌الیه، و در مواضعی بر حسب تحلیل عقلی است، مانند تقسیم انسان به دو جزء حیوان و ناطق، و تقسیم فعل به حدث و زمان و فاعل. در این نوع از قسمت، حمل مقسم بر اقسام روا نباشد مگر در مواردی از آن که بر حسب تحلیل عقلی انجام گرفته است، از باب مثال: «الحيوان انسان» گفته نشود، ولی: «الناطق انسان» صادق آید، و در مثال تقسیم فعل به حدث و غیره حمل مقسم بر اقسام روا نباشد، با اینکه هر دو قسمت بر حسب تحلیل عقلی انجام گرفته است، تبیین و اثبات این نوع از قسمت را تفصیل بیشتری لازم است که مقام و مقال گنجایش آن را ندارد.
- ۲- در قسمت کلّی به جزئیات، حمل اقسام بر مقسم و برعکس، امکانپذیر است، مانند تقسیم مفرد به: اسم و فعل و حرف، پس: «الاسم مفرد»، و «هذا المفرد اسم» گفته شود «مظفر، المنطق، صص ۱۴۳ - ۱۲۳»

اسلوب «قسمت» به اعتبار اجمال و تفصیل

اسلوب «قسمت» دو گونه به کار رفته است:

۱- منهج نفی و اثبات

این منهج که از آن به «انفصال حقیقی» و «برهان راستین» نیز تعبیر شده، از آن نظر که دوران میان نفی و اثبات است در بیان اثبات مسائل بسیار موفق بوده و بر بسیاری از اسلوبها پیشی گرفته است، زیرا اقسام در این نوع از قسمت به اعتبار «جمع و رفع» قابل توجه است، بر این اساس که رفع دو شیء نقیض، و جمع آن روا نباشد، و به ترتیب با اجرای اصل «رفع دو نقیض» قسم سومی در تقسیم نکنجد، و به اعتبار اصل «جمع دو نقیض» وحدت دو قسم ممکن نباشد. این منهج همواره به صورت یک جمله خبری به بیان و تعبیر درمی‌آید، و پس از ذکر مقسم (مسندالیه)، ادوات دوران و تردید و انفصال (یا: در فارسی، و او و إما در عربی - مثلاً -) به عنوان قائم مقام مسند به بیان اجزا یا جزئیات می‌پردازد، و با اختصار و ایجازی تقسیم شیء را به ثبوت یا اثبات می‌رساند، از این بابت تقسیم اسم به معرب یا مبنی، و تقسیم کلمه به جامد یا مشتق است.

۲- منهج تفصیلی:

در این منهج از قسمت جمیع اقسام شیء را در تقسیم یاد می‌کنند، و در بیان آن از کاربرد ادات

انفصالی که بر نفی و اثبات دلالت دارد دوری می‌جویند، مانند قسمت کلمه به: اسم و فعل و حرف، و تقسیم معرب به: مرفوع و منصوب و مجرور و ساکن.

اسلوب قسمت در صرف و نحو عربی

گزارش کوتاهی که پیرامون اسلوب قسمت داده شد، نسبت به اهمیت و گستردگی آن در حکم فهرستواره‌ای است که در آن پاره‌ای از عناوین موضوع به ترتیب اهمیت یاد شده است؛ در این راستا ناچار شد که برخی از اصول و مصطلحات این اسلوب را یاد کند تا هنگام تحلیل متون صرف و نحو عربی، منهج بیان و طریق اثبات مسائل مورد توجه و دقت قرار گیرد و استواری و متانت سبک و شیوه نگارش متون یاد شده و نظم تألیفی آنها روشن شود؛ استواری این اسلوب و جریان آن در آثار صرف و نحو عربی نیازی به استشهاد ندارد، و بدون پروا می‌توان گفت که جمیع متون دستوری معتبر از زمان نگارش «الکتاب» سیبویه تا کنون از این منهج بهره دارد، و دانشمندان علوم دستوری با توجه یا بدون توجه، تألیفات خود را لبریز از آن ساخته‌اند، و آن را به سرحدّ بداهت رسانده‌اند، ولی با وجود اینها نگارش چنین مقالی اقتضای آن را دارد که نمونه یا نمونه‌هایی از شیوه به کارگیری این اسلوب نشان داده شود، و چگونگی تجلی آن در نگارش آثار صرفی و نحوی عربی آشکار گردد:

۱- عبدالقاهر بن عبدالرحمان گرگانی (متوفی ۴۷۱ هجری) در آغاز کتاب «العوامل المأه» چنین آورده است: «الباب الأول في العامل، وهو على ضربين: لفظي ومعنوي، فاللفظي على قسمين: سماعي وقياسي، فالسماعي تسعة وأربعون، وأنواعه خمسة...» (العوامل المأه، جامع المقدمات، ص ۱۵۰).

۲- ابو یعقوب سگّاکي (متوفی ۶۲۶ هجری) در مبحث مبنی از کتاب النحو «مفتاح العلوم» چنین گوید: «اعلم أن المبنی قسمان: قسم لا یحتاج إلى عدّه واحداً فواحداً، وقسم یحتاج إلى ذلك، والأول جعلناه أربعة عشر نوعاً...» (مفتاح العلوم، ص ۳۴).

۳- ابن الحاجب (متوفی ۶۲۶ هجری) در آغاز کتاب «الکافیة فی النحو» چنین گفته است: «الکلمة لفظ لمعنی مفرد، و هی: اسم و فعل و حرف، لأنها إمّا أن تدلّ علی معنی فی نفسها أولاً...»، و همو در مبحث معرب گوید: «الإعراب ما اختلف آخره به لیدلّ علی المعانی المعنویة علیه، وأنواعه رفع و نصب و جرّ...» (الکافیة فی النحو، صص ۲۸۲-۲۸۱).

۴- عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی (متوفی ۶۵۵ هجری) در کتاب «التصریف» خود چنین آورده است: «ثمّ الفعل إمّا ثلاثي و إمّا رباعي، و كلّ واحد منها إمّا مجرد أو مزيدٌ فيه، و كلّ واحد منها إمّا سالم أو غیر سالم...» (التصریف - جامع المقدمات، ص ۵۶).

۵- ابن مالک، محمّد، (متوفی ۶۷۲ هجری) در مواضع متعدّدی از «الألفیة» این اسلوب را به کار برده است:

والاسم منه معرب و مبنی لشبه من الحروف مدنی

(الألفیة، المعرب و المبنی)

و كلّ حرف مستحقّ للبناء والأصل فی المبنی أن یسکن



ومنه: ذو فتح، و ذو کسر، و ضمّ کاین، أمس، حیث، و الساکن کم

(الألفیة، همان مبحث پیش)

تأمل و دقت در آثار صرفی و نحوی پیشوایان فرزانه علوم دستوری عربی که نمونه‌هایی از آن یاد شد، معلوم می‌دارد که این فرزندگان در کاربرد اسلوب قسمت، هم از «منهج تفصیلی»، و هم از «منهج اجمالی و منطقی» آن که دایر مدار نفی و اثبات و حصر عقلی است استفاده کرده‌اند، و از آنجا که منهج منطقی مختصر و موجز بوده، و باعث سهولت در ضبط و حفظ و وصول به سر حدّ قطع و یقین می‌شده، توجه بیشتری بدان کرده و از آن بهره بسیار گرفته‌اند، زیرا همان‌گونه که یاد شد این منهج دایر مدار حصر عقلی و نفی و اثبات است؛ و فرض ثبوت اقسام، فرع تقسیم؛ و صحت تقسیم، فرع ثبوت مقسم است؛ و وجود و دخول مقسم در اقسام امری است مسلم، زیرا «قسم» همان «مقسم» است با قید و خصوصیت زاید، و جامع اقسام بودن مقسم یگانه مجوز تقسیم بوده و مصحح تشکیل اقسام بر حسب اختلاف در قسمت و موارد آن است، زیرا تقابل و استقرار اقسام به خصوص در یک زمینه، بدون وجود جامع غیر متصور است، مثلاً هرگاه بگوییم: «انسان یا عالم است یا جاهل» و «یا قادر است یا عاجز» به نظر صحیح و قابل قبول است، ولی هرگاه بگوییم: «انسان یا موجود است یا جاهل»، و «یا عالم است یا قادر» و «یا طیب است یا سفید پوست» به هیچ وجه قابل قبول نیست، چرا؟ برای اینکه در موارد صحیح جهت وحدت و جامع موجود بوده، ولی در موارد غیر صحیح جهت وحدتی میان اقسام مفروض متصور نیست، پس اختصاص تقسیم به اقسام خاصی از یک طرف، و در ردیف قرار گرفتن اقسام مذکور در یک خط بدون تزلزل و تردیدی از طرفی دیگر، گواه بر وجود جامعی میان اقسام است، ولی باید توجه شود که در مواردی از جامع اطراف به ذکر اطراف تعبیر شده و آلت و وسیله ظهور و تجلی جامع شده است، مثلاً در موضوع علم نحو می‌گویند: «کلمه است از حیث اعراب و بناء»، و در موضوع طب گویند: «انسان است از حیث صحت و اعتلال»، در این موارد، وجود جامع است که تعدد طرفین را به وحدت می‌کشاند، و برای توحید موضوع علم ضرورت دارد، وگرنه بایستی علم نحو یا طب را به اعتبار تعدد موضوع متعدد دانست، زیرا تعدد علوم به تعدد موضوعات است.

این نکته شایسته توجه است که تقابل و تباین اقسام با یکدیگر امری ضروری است، و برگشت همه متقابلها به تقسیم شیء به نقیض خود است، مثلاً وقتی می‌گویند: «فعل یا مجزء است یا مزید فیه» یا اینکه «اسم یا عام است یا خاص»، موضوع و مقسم به اعتبار خصوصیات و ضمیمه‌هایی که بدان پیوسته به صورت نقیض درآمده است، زیرا مقسم و جامع به طور طبیعی و به خودی خود (لا بشرط مقسمی) خالی از همه خصوصیات و ضمیمه‌ها بوده است (به شرط شیء)، ولی قسم یا اقسام نقیض آن بوده، یعنی دارای ضمیمه است، همین طور است امر در تمامی اقسام مقسم، زیرا تقابل اقسام عبارت اخری از تباین و تنافی آنهاست، و تنافی عبارت اخری از تناقض و پس زدن هر یک دیگری راست، مثلاً وقتی می‌گویند: اسم یا معرب است یا مبني، معنی آن این است که وقتی اسم معرب شد دیگر مبني نیست، و وقتی مبني شد دیگر معرب نیست.

تنافی و تناقض در تقابل متمائلان به نحو دیگری است، بدین معنی که انفراد و امتیاز و تشخیص هر یک از دو طرف عبارت اخیری از نبودن غیر خود است، مثلاً وقتی یک عدد را به دو نصف تقسیم کردیم اگر چه هر یک مشاکل و شبیه دیگری است، ولی هر کدام غیر از دیگری است، وگرنه دو تا بودن متصوّر نمی شد.

تناقض دو طرف در همه موارد تقسیم مناط و معیار استحاله اجتماع مطلق متقابلها بوده و در صورت انحصار طرف، موجب استحاله ارتفاع است، مانند تقسیم مقسمی به دو قسم که شقّ سومی ندارد یعنی به دو نقیض یا دو ضد.

اطراف تقابل گاهی متباین بوده و آن دو قسم یا دو نقیض یا دو امر وجودی است مانند: «اب و ابن»، یا «اصل و فرع» یا «علت و معلول»، و گاهی متشاکل و متشابه است، مانند: «اخوت و جوار» یا «انصاف و ارباع» و غیره؛ و گزیده سخن اینکه همه تقسیمها و متقابلها در عالم امکاه بوده و بنابراین تقسیم شیء به: موجود و معدوم نیز مشمول همین قاعده است، و عنوان امکان جامع میان وجود و عدم است، و بدون تصوّر امکان، عروض وجود یا عدم بر موضوع خود غیر ممکن خواهد بود.

از آنچه گذشت می توان دلایل مثبت وجود جامع و جهت اسلوب «قسمت» را به ترتیب زیر خلاصه کرد:

- ۱- لزوم وجود مقسم در اقسام.
- ۲- کلی «لا بشرط» که با هزاران شرط سازش دارد و در ضمن «به شرط شیء» تحقق دارد.
- ۳- استقرار اقسام و اطراف خاصی در ردیف یکدیگر و عدم صحت تداخل اقسام از مقسمهای متعدّد.
- ۴- تسلیم شدن به وحدت علم نحو یا طب و غیره به اعتبار وحدت موضوع و تعدّد علوم به تعدّد موضوعات.
- ۵- تشکیل وحدت و تکثر از سرچشمه وحدت، و توقّف تعدّد بر وجود واحد.

زبان و ادبیات عربی که صرف و نحو بخشی از آن است دارای میراثی بس بزرگ بوده است و شاید هیچ زبانی در زمینه علوم دستوری چنین سابقه ای نداشته باشد. سخن پیرامون صرف و نحو عربی و مشکلات آن بسیار است، و با آنکه درباره آن فراوان گفته و نوشته اند ولیکن همه آنها در برابر گستردگی موضوع، به قطره و دریا ماند؛ مراکز تحقیق معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی و دوره های آموزش عالی در سطح کارشناسی ارشد و دکتری این رشته ها بایستی در ابعاد گوناگون معارف یاد شده به نقد و بررسی و توجیه و تحقیق بپردازند، و پس از فهم دقیق مسائل و شناخت درست و نادرست آن، به اصلاح و تجدید و تکمیل آنها همت گمارند؛ نقد و بررسی و ایراد و اعتراض در صورتی مفید و مطلوب است که موضوع مورد نقد به طور دقیق و صحیح شناخته شود و فهمیده شده باشد، و بدون علم و معرفت به موضوعی، شایسته نیست که به میدان اصلاح و تجدید آن قدم نهاد، چه:

دلایل قوی باید در معنوی نه رگهای کردن به حجت قوی

نگارنده بر آن است که گوشه بسیار تنگی از این میدان پهناور را نشان دهد، و نهاد پاک و توانای



طالبان این رشته را به روش تحقیق یاد آورد شود که: «و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»
و نکات زیر را که از این گزارش کوتاه مستفاد است، خاطر نشان سازد:

- ۱- مناهج فرزنانگان علم و معرفت و اسلوبهایی که در بیان مسائل علمی به کار برده‌اند، دارای استواری و استحکام بوده است.
- ۲- نسبت دادن ابداع و ابتکار بسیاری از اصول و قواعد علمی، و اسلوبها و مناهج تحقیق به دانشمندان مغرب زمین بی‌اساس است.
- ۳- کتابهای صرف و نحو عربی معتبر، دارای اسلوب و منهج معتبر است.
- ۴- آثار پیشینیان دارای زمینه‌های تحقیقی بسیاری است که تاکنون انجام نگرفته و شایسته است بدانها توجه داده شود.

منابع

۱. ابن الحاجب، عثمان بن عمر الکافیة فی النحو. مصر، الحلبي، ۱۳۶۹ هجری
۲. ابن مالک، محمد الألفیة فی النحو. تهران، اسلامیة، ۱۳۸۱ هجری
۳. ابن المطهر حلی، حسن الجوهر النضید. تهران، ملاطاهر تنکابنی، ۱۳۱۰ هجری
۴. بهمنیار بن مرزبان التّحصیل، تصحیح مرتضی مطهری. تهران، دانشکده الهیات، ۱۳۲۹ شمسی
۵. طوسی، نصیرالدین. منطق التجرید. تهران، ملاطاهر تنکابنی، ۱۳۱۰ هجری
۶. الساوی، عمر بن سهلان البصائر النصیریة. مصر، بولاق، ۱۳۱۶ هجری.
۷. شریف گرگانی، میر سید علی. کتاب صرف فارسی (صرف میر). تهران اسلامیة، ۱۳۶۶ هجری
۸. عزالدین زنجانی، عبدالوهاب التصریف. تهران اسلامیة، ۱۳۶۶ هجری
۹. گرگانی، عبدالقاهر العوامل المأة. مصر، الحلبي، ۱۳۶۹ هجری
۱۰. مظفر، محمدرضا المنطق. النجف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۸ هجری